

اهداف و استراتژی امریکا در منطقه خلیج فارس

قسمت چهارم



دکتر محمدرضا حافظ‌نیا

اهداف و استراتژی امریکا در منطقه خلیج فارس

امریکا همانند سایر قدرت‌های جهانی در جستجوی بهره‌گیری از ارزشهای خلیج فارس بویژه نفت آن، پا به منطقه گذاشت. اولین قرارداد تجاری و دریانوردی امریکا در منطقه با کشور عمان در سال ۱۸۳۲م امضاء شد و کشف نفت در بحرین منجر به نفوذ امریکائیان به منطقه خلیج که خود تحت نفوذ انگلیس‌ها بود گردید و بدنبال کسب امتیاز نفت روابط بین امریکا و بحرین از سال ۱۹۳۲ شروع شد و بعد از آن بدنبال کشف نفت در تپه‌های نمکی عربستان پای شرکت‌های بزرگ آمریکائی به منطقه باز شد و شرکت نفتی آرامکو برای اکتشاف، تولید و صدور نفت عربستان تشکیل گردید. شرکت نفتی عربی- امریکائی آرامکو، از

چهار شرکت نفتی استاندارد اوپیل اف نیوجرسی، استاندارد اوپیل اف کالیفرنیا و تگزاسکو و سوکونی موبیل تشکیل شده است. شرکت‌های امریکائی در سال ۱۹۳۴ امتیاز نفت کویت را بدست آوردند و در سال ۱۹۵۴ و بعد از کودتای ایران در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه. ش و با تشکیل کنسرسیوم، امتیاز نفت ایران را نیز کسب نمودند. امریکا همچنین در سال ۱۹۴۷م مقداری اسلحه به ایران فروخت و تعدادی مستشار جهت تقویت پلیس ایران اعزام کرد. بعد از جنگ جهانی دوم طرح کمک‌های امریکا به کشورها، که براساس اصل ۴ ترومن انجام می‌پذیرفت نقش عمده‌ای در گسترش نفوذ امریکا در منطقه بعهده داشت و بدین ترتیب زمینه‌های سلطه بلند مدت امریکا بر ایران فراهم شد. در سواحل جنوبی خلیج فارس انگلیس

حضور علنی داشت. ولی در عربستان زمینه‌های نفوذ امریکا فراهم شده بود و اولین موافقتنامه مشترک دفاعی میان دو کشور به امضاء رسید که بر اساس آن امریکا متعهد گردید در قبال استفاده از پایگاه هوایی مهران اسلحه و تجهیزات نظامی به عربستان ارسال نموده و نیروهای نظامی آن کشور را آموزش دهد.

دکترین آیزنهاور مبنی بر اینکه، امریکا متعهد می‌شود بدون قید و شرط به کشورهای خاورمیانه در قبال تهدیدات اقمار شوروی کمک نماید منجر به نزدیکی بیشتر امریکا و عربستان شده و در سال ۱۹۵۷م کمک‌های نظامی امریکا به ارزش ۱۸۰ میلیون دلار به عربستان فرستاده شد.

توجه خاص امریکا به ایران و عربستان و پرورش تدریجی آنها مقدمات پذیرش مسئولیت واگذاری ژاندارمی منطقه را پس از خروج علنی انگلیس از خلیج فارس فراهم آورد که نهایتاً در سال ۱۹۷۱م شاه ایران با توافق مشترک امریکا و انگلیس بعنوان ژاندارم منطقه و مأمور حفظ امنیت در خلیج فارس در چهارچوب استراتژی غرب و امریکا تعیین شد و امکان تسلط مجدد ایران بر جزایر تنب و ابوموسی و تسلیح و تقویت ارتش ایران فراهم گردید.

امریکا در منطقه خلیج فارس بدنبال اهداف اساسی و مهمی است که از ارزش‌های نهفته در خلیج فارس ناشی می‌شود و برای امریکا دارای ارزش حیاتی است اهداف دسترسی به نفت، بازار منطقه‌ای خلیج فارس، کنترل موقعیت استراتژیک خلیج فارس و تنگه هرمز، تقابل با نفوذ شوروی در منطقه و مقابله با انقلاب اسلامی و غیره... در گذشته و حال مورد نظر امریکا بوده و می‌باشد. بمنظور تشخیص اهداف حیاتی امریکا در منطقه خلیج فارس بهتر است سند از اظهارات سیاست‌گذاران و صاحب‌نظران مسائل امریکا انتخاب شود.

ویلیام راجرز وزیر امور خارجه اسبق امریکا در گزارش ۲۶ مارس ۱۹۷۱ می‌گوید:

«شبه جزیره عربستان، عراق و ایران در حدود دوسوم از ذخایر شناخته شده نفت جهانی را دارا می‌باشند، استفاده از این نفت در شرایط مناسب سیاسی و اقتصادی برای کشورهای متحد ما در اتحادیه آتلانتیک و سایر کشورهای اروپای غربی و ژاپن واجد کمال اهمیت است، میزان سرمایه‌گذاری خصوصی آمریکا در نفت شبه جزیره عربستان و سواحل خلیج فارس از یک میلیارد و نیم دلار تجاوز می‌کند».

هارولد براون وزیر دفاع وقت آمریکا در سال ۱۹۸۰ اهداف آمریکا را در خلیج فارس بشرح ذیل بیان کرد:

- ۱- تضمین دسترسی به عرضه نفت کافی.
- ۲- ایستادگی در مقابل گسترش و نفوذ شوروی.
- ۳- ایجاد ثبات در منطقه.
- ۴- توسعه فرایند صلح در خاورمیانه.

او اضافه می‌کند که ۱۶٪ نفت وارداتی جهان از این منطقه است که حدود ۱۳٪ نفت مصرفی آمریکا و ۴۵٪ نفت مصرفی آلمان و ۷۵٪ مصرف فرانسه و ژاپن را تشکیل می‌دهد و قطع آن لطمه‌ستگینی بر اقتصاد آنها وارد خواهد کرد.

ژنرال ماکسول تایلور رئیس پیشین ستاد مشترک ارتش آمریکا گفت:

«سلاح نفت او یک برای امنیت آمریکا به همان اندازه مهم است که تهدیدی که از ناحیه نیروهای بی‌مان و روش متوجه نیروهای ما در اروپای غربی باشد».

اداره خدمات پژوهشی کنگره آمریکا طی گزارشی اعلام داشت که چون نفت و گاز این کشور کاهش یافته است، در آینده وابستگی آن به نفت خاورمیانه بیشتر خواهد شد و خطر تسلط شوروی بر چاه‌های نفت منطقه، تحریم نفت، جنگ‌های منطقه‌ای و خرابکاری در امور استخراج نفت منبسط شده است که بیشتر کشورهای صنعتی به فکر ذخیره‌سازی نفت خود باشند.

نویسنده کتاب تکاپوی جهانی نوشت:

«امریکائی‌ها، سرانجام به اهمیت عربستان می‌برند و کارشناسان پناگون به این نتیجه می‌رسند که هرکه این قلعه را در دست داشته باشد برتری بزرگی خواهد داشت» و تا به آنجا می‌رسند که می‌گویند: «طرف ده سال هر که بر عربستان و خاورمیانه مسلط باشد، بر همه قاره اروپا مسلط خواهد بود».

برژینسکی مشاور امنیتی اسبق رئیس جمهوری آمریکا می‌نویسد:

«تنز هلال بحرانی و لزوم تجدید نظر کلی در سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس را من از اواخر سال ۱۹۷۸ و به موازات اوج گرفتن بحران ایران عنوان کردم و در سال ۱۹۷۹ طی یادداشتی برای رئیس جمهوری ضمن تأکید بر لزوم اتخاذ یک سیاست جدید امنیتی در منطقه خلیج فارس نوشتم که آمریکا در شرایط فعلی باید از تعقیب فکر غیرنظامی کردن فیانوس هند صرف‌نظر نماید، در واقع با سلب مسئولیت انگلستان در این منطقه از اوایل دهه ۱۹۷۰ و فروریختن محور استراتژیک شمال خلیج فارس در اواخر همین دهه یک تجدید نظر اساسی در سیاست آمریکا در این منطقه ضروری بنظر می‌رسد و مقدمات طرح جدید استراتژی آمریکا در منطقه از همین زمان فراهم شده است».

برژینسکی بعد از بحران اشغال کویت از سوی عراق در سال ۱۹۹۰ گفت:

«در بحران کویت خلیج فارس آنچه برای آمریکا اهمیت دارد این است که عربستان مورد تهاجم قرار نگیرد و وضعیت نفت از یک قیمت مقبول تجاوز نکند و نگهداشتن قیمت نفت در سقف ۳۰ دلار از اهداف اصلی آمریکا در مقطع کنونی است و جوانان آمریکا نباید فدای کویت شوند».

کارتر رئیس جمهوری اسبق ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۰ م دکترین خود را در ارتباط با خلیج فارس بشرح زیر اعلام کرد:

«لازمست همه موضع‌ها را در ارتباط با خلیج فارس بدرستی دریابند، هر اقدامی که توسط نیروهای خارجی برای در اختیار گرفتن کنترل

خلیج فارس انجام گیرد اقدامی علیه منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی می‌شود و با همه وسائل از جمله نیروهای نظامی دفع خواهد شد».

در سال ۱۹۸۱ ریگان رئیس جمهوری، اهداف آمریکا در خلیج فارس را در مقابل کمیته مشترک اقتصادی کنگره چنین تشریح کرد:

- ۱- دسترسی به نفت خلیج فارس و حفاظت از خطوط کشتی رانی.
- ۲- متوقف کردن توسعه طلبی شوروی.
- ۳- تقویت روابط تجاری-اقتصادی-سیاسی آمریکا در منطقه.
- ۴- دست‌یابی به نقاط کلیدی و کشورهای منطقه که در پروژه‌های نظامی آمریکا قرار دارند.

دیک چنی وزیر جنگ آمریکا در ارتباط با بحران کویت اعلام داشت:

«برای ما آل صباح مطرح نیست، ما نفت را می‌خواهیم».

همچنین بیکر وزیر امور خارجه آمریکا هدف عمده حضور نظامی آن کشور را در منطقه پس از بحران کویت، حفاظت از نفت خلیج فارس اعلام کرد.

بوش نیز اعلام کرد که اگر از کشورهای حوضه خلیج فارس حمایت نکنیم کنترل نفت منطقه بدست صدام خواهد افتاد و این امر بر زندگی و صنعت ما که به نفت وابسته است تأثیر خواهد گذاشت.

شلزینگر وزیر انرژی سابق آمریکا اظهار داشت:

«در صورت هرگونه درگیری در خلیج فارس قیمت‌های نفتی حتی تا بشکله‌ای ۵۰ دلار افزایش خواهد یافت، بعلاوه در صورت بروز جنگ تخریب چاه‌های نفت در منطقه از اهداف دو طرف محسوب می‌شود و این مسئله ضربه مهلکی به اقتصاد کشورهای غربی وارد خواهد کرد و لذا همه کشورهایی که به نفت این منطقه وابسته‌اند باید برای حل بحران کویت سهمی را تقبل کنند و نسبت به حل مسئله مشترکاً اقدام نمایند».

سناتور جیمز مک کلوریک از اعضای

کمیته انرژی و منابع طبیعی سنای امریکا در سپتامبر ۱۹۸۷ در واشنگتن گفت:

«کاهش تولید نفت در امریکا باعث افزایش وابستگی آن کشور به نفت خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰ خواهد شد».

جرج بوش رئیس جمهوری امریکا در گزارش اخیر خود به کنگره تحت عنوان «استراتژی امنیت ملی امریکا» به نکات مهمی اشاره کرد که بیان فرآزهایی از آن در اینجا به روشن شدن اهداف امریکا در منطقه خلیج فارس کمک می نماید.

«به رغم تحولات و ابهامات موجود، بی شک اتحاد شوروی کماکان بعنوان یک قدرت نظامی باقی خواهد ماند، زیرا ابر قدرتی است که از قابلیت هسته ای و غیر هسته ای منهدم کننده ای برخوردار است که تنها از طریق حفظ موازنه قدرت در اروپا و دیگر نقاط جهان می توان آن را کنترل کرد و حفظ موازنه قدرت با اتحاد جماهیر شوروی بعنوان یک اولویت غیر قابل اجتناب برای امریکا دیده می شود».

«اگر چه در برنامه ریزی استراتژی موازنه قدرت توان رزمی امریکا از نظر کیفی کاهش می یابد ولی از نظر کمی برای برخورد دقیق تر و چابک تر با ناآرامی های منطقه ای آماده تر می شود».

«اتکای جهان آزاد به عرضه انرژی از این منطقه (خاورمیانه و آسیای جنوبی) حیاتی است و روابط قوی ما با بسیاری از کشورهای منطقه همچنان برای منافع امریکا مهم می باشد».

«خاورمیانه نمونه روشنی است از منطقه ای که حتی اگر تشنجات شرق و غرب در آن فروکش کند نگرانیهای استراتژیکی امریکا همچنان بقوت خود باقی خواهد ماند، منافع ما از جمله امنیت اسرائیل، امنیت کشورهای میانه روی عربی و همچنین خروج آزادانه نفت از منطقه، از سوی منابع گوناگون مورد تهدید است از این رو ما به حضور نظامی خود در منطقه شرقی مدیترانه، خلیج فارس و اقیانوس هند همچنان ادامه خواهیم داد».

«نروسیسم مذهبی کماکان بعنوان عناصر تهدید کننده منافع امریکا بویژه در جهان سوم بحساب آمده اند، از این رو هدف اطلاعاتی و نظامی امریکا بر خنثی کردن این نوع تهدیدات متمرکز خواهد شد... خطر بنیادگرایی ممکن است ادامه داشته و جان اتباع امریکا و کشورهای دوست در خاورمیانه که دنیای آزاد به منابع انرژی آنها نیازمند است همواره مورد تهدید قرار گیرد».

«ما سعی خواهیم کرد روابط خاص خود را با متحد دیرینه خود یعنی پاکستان گسترش داده و با هند روابط خود را بهبود بخشیم... در حالیکه ما از عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان استقبال می کنیم، ادامه عرضه حجم تسلیحات روسی به رژیم غیرقانونی، نیازمند ادامه حمایت امریکا از مجاهدین است».

«تأمین مستمر عرضه انرژی برای پیشرفت و امنیت ما حیاتی است، تمرکز ۶۵٪ از ذخایر شناخته شده نفت جهان در خلیج فارس بدین معنی است که باید تضمین کنیم که در آینده هم به مواد نفتی با قیمت قابل رقابت در بازار جهانی دسترسی داشته باشیم، علاوه بر این باید بتوانیم در صورت بروز هرگونه اختلال عمده ای در عرضه نفت در این منطقه پاسخی مناسب و سریع داشته باشیم، همچنین باید ذخایر نفتی استراتژیکی خود را در سطح مناسبی برای حفاظت از اقتصاد خود در مقابل بروز اختلال جدی در عرضه نفت حفظ کنیم، باید همچنین به ترغیب صرفه جویی در مصرف انرژی و متعدد نمودن منابع نفتی و گاز ادامه دهیم، در حالیکه کل عرضه نفتی خود را برای تأمین نیازهای اقتصادی رویه رشد توسعه میدهیم باید تلاش های خود را برای ارتقاء منابع جایگزین انرژی (هسته ای، گاز طبیعی، ذغال سنگ و همچنین مواد تجدید شونده) تشدید کنیم».

مؤسسات مطالعاتی مختلفی در امریکا همزمان با انتخاب ریاست جمهوری بوش با بررسیهایی که نموده اند اقدام به تبیین اهداف استراتژیکی امریکا در منطقه خلیج فارس کرده اند، در این مؤسسات افرادی چون

کیسینجر، برژینسکی، اسکوگرافت (مشاور امنیت فعلی بوش)، راکفلر، کارتر، فورد، والتر ماندیل (معاون کارتر) ایگل برگر (قائم مقام وزارت خارجه امریکا) دنیس راس (مشاور بوش در امور خاورمیانه) و ده ها کارشناس و صاحب نظر مسائل استراتژیکی حضور دارند و نظرات آنها معمولاً شالوده سیاست خارجی امریکا را تشکیل می دهد، این مؤسسات عبارتند از:

- ۱- انستیتو مطالعات واشنگتن.
- ۲- بنیاد هریتیج.
- ۳- انستیتو مطالعاتی هوور.
- ۴- انجمن سیاست خارجی.
- ۵- شورای روابط خارجی.
- ۶- مرکز مطالعات استراتژیکی و بین المللی واشنگتن.

مؤسسات مزبور در ارتباط با اهداف امریکا در خلیج فارس به بیان موارد زیر پرداخته اند:

- ۱- تأمین دسترسی جهان صنعتی به نفت و ذخایر منطقه.
- ۲- ممانعت از کنترل و سلطه سیاسی و نظامی شوروی و یا هر قدرت متخاصم با امریکا.
- ۳- حفظ ثبات و استقلال کشورهای منطقه خلیج فارس و محدودیت تهدید بنیادگرایی (انقلاب اسلامی) و حفظ امنیت دوستان امریکا.
- ۴- حفظ روابط خوب با کشورهای میانه روی عربی.
- ۵- تأمین امنیت اسرائیل.
- ۶- جلوگیری از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه.

مدیر مرکز امریکائی در اسلام آباد پاکستان طی نامه ای رسمی به تاریخ ژوئن ۱۹۸۷ برای رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیکی پاکستان اهداف بلند مدت استراتژیکی امریکا را در منطقه خلیج فارس بشرح ذیل اعلام می نماید:

- ۱- عدم ممانعت از عبور و خروج نفت از تنگه هرمز که علاقه حیاتی امریکاست، و قطع آن بحران بزرگی برای سلامت اقتصادی جهان

غرب محسوب می شود و همچنین آزادی کشتی رانی در خلیج فارس در چهارچوب آزادی و امنیت خطوط دریائی جهان.

۲- امنیت، ثبات و همکاری با کشورهای میانه روی منطقه جزو اهداف اقتصادی و سیاسی مهم ماست که در حال حاضر از سوی ایران (امام) خمینی تهدید میشوند.

۳- محدودیت نفوذ و حضور شوروی در خلیج

فارس که یک ناحیه استراتژیکی برای شوروی است زیرا غرب به عرض نفت آن وابسته است.

اظهارنظرهای بیان شده معرف اهمیت منطقه خلیج فارس و تنگه هرمز برای امریکاست که سعی دارد تسلط و کنترل خود را بر آن حفظ نماید. امریکا بعد از جنگ جهانی دوم که به سوی سیاست سلطه طلبی متوجه شد در داخل حدود ۴۰ پیمان امنیتی حضور داشته و از تمامی

این پیمان ها سه هدف:

۱- تسلط بر نقاط استراتژیکی.

۲- کسب بازارهای مصرفی.

۳- کنترل منابع انرژی و مواد اولیه را تعقیب

نموده است.

از مجموع اظهارنظرها نتیجه گرفته می شود که اهداف عمده امریکا در خلیج فارس عبارتند از:

از:

بقیه از غدیر شریفترین ...

اسلام، آن را به انحاء مختلف نقل کرده اند و بر آن گواهی داده اند، حال چه شد که به اجرا در نیامد؟ این از ظلمهای تاریخ است که باید بیشتر مد نظر قرار گیرد و موشکافی شود تا حق از باطل شناخته شود و بیش از این، علی غریب و مظلوم در تاریخ فرارنگیرد.

چطور شد که تمام اصحاب و یاران و زائران خانه خدا از شهرهای دور و نزدیک در آن روز مهم و تاریخی، سخنان پیامبر خدا را درباره علی شنیدند ولی پس از وفات پیامبر «ص» که علی تنها مانده بود، آن را نادیده گرفته و به فراموشی سپردند تا آنجا که خود حضرت امیر علیه السلام، در جمع مسلمانان، مطلب را یادآور شد و فرمود: مگر شما نشنیدید سخن پیامبر را که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، فقط چند نفر برخاستند و گواهی دادند و بقیه مسلمانان، سکوت را اختیار کرده و این امر مهم را نادیده گرفتند.

در کتاب «اسدالغابه» از معتبرترین کتابهای تاریخی اهل بیت آمده است که: علی مردم را سوگند داد و از آنان جدا خواست که سخن

حضرتش را در غدیر خم گواهی دهند، فقط چند نفر (که از ۲۰ نفر کمتر بودند) برخاستند، از جمله آنها ابو ایوب انصاری و ابوزینب بود و گفتند: «آری ما شهادت می دهیم که شنیدیم پیامبر خدا روز غدیر خم پس از اینکه تورا بر روی دست مبارک بلند کرده بود، آن مطالب را فرمود». بیش از هجده نفر از مورخین اهل سنت همین داستان را با تفصیل فراوان نقل کرده اند. پس چه شد که علی را کنار زدند و از او پیروی نکردند؟! خداوند!

ما سخن پیامبر را از زبان امامان و علمای خود در طول تاریخ شنیده ایم و با جان و دل به آن گواهی می دهیم؛ پس ما را جزه منکران علی قرار نده و ما را در زمره یاران و پیروانش، بشمار آور. این فرخنده عید سعید را به مقام والای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، مقام معظم رهبری، ملت سرفراز ایران و عموم شیعیان و علاقمندان به علی و آل علی و مسلمانان متعهد تبریک و تهنیت عرض نموده، از خدا می خواهیم ما را توفیق پیروی خالصانه و صادقانه از آن حضرت، عطا فرماید.

بقیه از دستور مهاجرت به مدینه

برداشته سرعت راه مدینه را در پیش گرفتم و بالاخره خود را به رسول خدا صلی الله علیه وآله و همراهانش رساندم اما همینکه خواستم به آنها نزدیک شوم دستهای اسب بزمین فرورفت و من از بالای سراسب بسختی بزمین افتادم و این جریان دو یا سه بار تکرار شد و دانستم که نیروی دیگری نگهبان و محافظ آن حضرت است و مرا بدو دسترسی نیست از این رو توبه کرده باز گشتم.

و در حدیثی که احمد و بخاری و مسلم و دیگران نقل کرده اند همینکه شرافه بدانها نزدیک شد ابوبکر ترسید و با وحشت بر رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: یا رسول الله

دشمن بعد از رسید! حضرت فرمود: ترس خدا با ما است! و برای دومین بار از ترس گریست و گفت: تعقیب کنندگان بما رسیدند! حضرت او را دلداری داده و درباره شرافه نفرین کرد و همان سبب شد که اسب شرافه بزمین خورده و شرافه بیفتد... ادامه دارد تا آخر.

- ۱- سیره النبویه ابن کثیر، ج ۲ ص ۲۳۴. ۲- سیره النبویه ابن کثیر، ج ۲ ص ۲۴۳.
- ۳- جالب این است که درباره ای از روایات اهل بیت آمده که فریش برای دستگیری ابوبکر نیز یکصد شتر جایزه تعیین کردند...
- ولی بگفته اسکافی معتزلی (برطبق نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۳ ص ۲۶۹) معمول بود اینگونه روایات روشن است، زیرا فریش نسبت به ابوبکر هیچگونه خشاشینی نداشتند که حاضر شوند صد شتر برای دستگیری او بدهند، و هیچگاه در این حد از اهمیت قرار نداشت که آن مردم مال دوست بخیل برای دستگیری او حاضر شوند چنین بهای عظیمی را بپردازند...